



درس خارج فقه ارث - جلسه ۱۷۸

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

آنچه که بیان مرحوم محقق در متن شرایع بود که تبیین شد. روایاتی که در باب غرقى و مهدوم عليهم بود، این در چند باب بود و عصاره بحث این بود که اصول اولیه و قواعد اولیه حاکم است، اگر در جایی آن اصول و قواعد اولیه حاکم نبود، نوبت به این نصوص خاصه می‌رسد. مقام ثانی بحث این بود که گرچه به حسب ظاهر سؤال درباره غرقى و مهدوم عليهم است ولی این خصیصه‌ای ندارد با هر عاملی با هر سببی، دو نفر که از یکدیگر ارث می‌برند و مال دارند مشمول این حدیث‌اند یعنی «یتوارثان» و گرچه نص درباره غرقى و مهدوم عليهم است اما هیچ خصیصه‌ای ندارند. اجماعی هم که در مسئله ادعا شد، اولاً ثابت نیست، ثانیاً مدرکی است، چه اینکه شهرتی هم که ادعا شد، اولاً ثابت نیست، ثانیاً مدرکی است، اجماع مدرکی و شهرت مدرکی نمی‌توانند دلیل خاص تعبدی باشند و نصوص ظاهراً معتبر است و کافی است. حالا اگر تصالحی شد که «نعم الوفاق» حرفی در آن نیست اما فتوای به صلح دادن آسان نیست که واجب باشد تصالح کنند. بله، احتیاط استحبابی سرچایش محفوظ است چون بهترین راه همان تصالح است اما فتوای به وجوب تصالح، کار آسانی نیست.

این خلاصه بحث‌هایی بود که مربوط به غرقى و مهدوم عليهم بود. در تتمه اینها بعضی روایاتی است که خیلی ارتباطی با مسئله ندارند، مثلاً در فلان حادثه، فلان زن با کودکشان مردند و توارثی برقرار نشد این یک امر خانوادگی بود اینها انجام می‌دادند، ما از کجا می‌دانیم که توارثی نشد یا کودک مال داشت، شاید کودک مال نداشت تا توارثی باشد، بنابراین این دلیل نمی‌شود بر اینکه چون در یک خانه بودند مثلاً کودک و مادرش در اثر بیماری با هم مردند خواستند به این روایات استدلال کنند که این یک تعبد خاص است در خصوص غرقى و مهدوم عليهم که توارث می‌شود، وگرنه اگر غرقى و مهدوم علیه نباشند و بیماری و امثال ذلک

باشد توارث نمی‌شود، برای اینکه در فلان خانواده یک مادر با یک کودک در اثر بیماری مُرد و توارث نداشتند، ما از کجا بدانیم که مشمول خصوصیات این است؟ آیا آن کودک مال داشت یا نداشت؟ بنابراین آنها نمی‌توانند دلیل بر تعبد و حصر توارث در خصوص مسئله غرق و هدم باشند.

مرحوم صاحب وسائل (رضوان الله تعالی علیه) در جلد ۲۶ وسائل، صفحه ۳۱۴ باب پنج این عنوان را ذکر کردند: «بَابُ أَهْلِهِ لَوْ مَاتَ اثْنَانِ بِغَيْرِ سَبَبِ الْغَرَقِ وَالْهَدْمِ» می‌خواهند بگویند که این دو باب تعبداً خارج شده است اگر دو نفر با سبب دیگری مُردند «وَافْتَرَا أَوْ اشْتَبَهَ السَّابِقُ» که هر دو می‌توانند موضوع این حکم باشند «لَمْ يَرِثْ أَحَدُهُمَا مِنَ الْآخَرِ شَيْئاً» چون غرق نیست و فرو ریختن سقف نیست «إِلَّا أَنْ يُعْلَمَ السَّبْقُ بِقَرِينَةٍ» این یک، مطلب دیگر این است که «وَكَرَاهَةَ كَثَمِ مَوْتِ الْمَيِّتِ فِي السَّقَرِ» اگر کسی در مسافرت مُرد شما اصرار نداشته باشید که مرگش را تا مدتی مکتوم نگه دارید، برای اینکه همسرش باید عده نگه دارد و مسائل ارث مطرح است شما چرا این کار را می‌خواهید بکنید؟ مدت‌ها نمی‌گویند، بالاخره مسائل شرعی دیگر هم هست. آن مطلب که در این روایات آمده مربوط به بحث ما نیست.

روایت اول را مرحوم شیخ طوسی نقل کرد «بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقُمِيِّ عَنْ ابْنِ الْقَدَّاحِ عَنْ جَعْفَرِ عَنْ أَبِيهِ ع» امام صادق از پدرش امام باقر (سلام الله علیهما) «قَالَ:» حضرت فرمود: «مَاتَتْ أُمُّ كُثُومٍ بِنْتُ عَلِيٍّ ع وَابْنُهَا زَيْدُ بْنُ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ لَا يُدْرِي أَيُّهُمَا هَلَكَ قَبْلُ فَلَمْ يُورَثْ أَحَدُهُمَا مِنَ الْآخَرِ وَصَلَّى عَلَيْهِمَا جَمِيعاً» آن بانو با فرزندش در اثر مثلاً یک بیماری در یکجا مُردند و هدم و غرق نبود حضرت نماز خواند و دفن کرد و ارث نداد. این یک امر خانوادگی است از کجا این کودک مال داشت، از کجا ارث نداد، این ولی او بود، اینکه ثابت نمی‌کند.

روایت دوم این باب که باز مرحوم شیخ طوسی «بِإِسْنَادِهِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُسْلِمٍ السَّكُونِيِّ» نقل کرد «عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ ع» هر دو از امام صادق (سلام الله علیه) است که آن حضرت از پدر بزرگوارشان امام باقر (سلام الله علیهما) نقل کردند «عَنْ أَبِي ذَرٍّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ» ابی ذر و اینها بسیار نام شریفشان در روایات کم است «قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ - إِذَا مَاتَ الْمَيِّتُ فِي السَّقَرِ فَلَا تَكْتُمُوا أَهْلَهُ مَوْتَهُ» اگر کسی در مسافرت مُرد کتمان نکنید اعلام بکنید، چون آن روزها سفر گاهی چند ماه طول

می‌کشید. من یادم هست بعضی از حجاج آمل، از پیرمردهای سابق که وضع خودشان را شرح می‌دادند می‌گفتند: ما از آمل حرکت کنیم، برویم مکه مشرف بشویم و برگردیم یازده ماه طول کشید! چون با اسب و قاطر و اینها از آمل آمدند تا بندر عباس از شمال به جنوب، از آنجا سوار کشتی شدیم رفتیم جده، از آنجا سوار شتر شدیم رفتیم مکه و مدینه و اعمال حرمین را انجام دادیم و با همان وضع برگشتیم، جمعاً یازده ماه شد. این‌گونه از سفرها را نباید کتمان کرد اما سفرهای فعلی که همان‌جا با یک تلفن حل می‌شود جا برای کتمان نیست، سابق این‌طور بود. فرمودند بسیار خب، بالاخره همسرش باید عده نگه دارد چهار ماه و ده روز، شما این مسائل شرعی را هم باید رعایت کنید، کسی که مُرد خبر کنید حالا ممکن است که به بعضی که مثلاً ممکن است حوادثی همراه داشته باشد نگویید ولی بالاخره برسانید.

«إِذَا مَاتَ الْمَيِّتُ فِي السَّفَرِ فَلَا تَكْتُمُوا أَهْلَهُ مَوْتَهُ فَإِنَّهَا أَمَانَةٌ» این برای عده همسرش که «لِعِدَّةِ امْرَأَتِهِ تَعْتَدُ وَ مِيرَاثِهِ يُقْسَمُ بَيْنَ أَهْلِهِ قَبْلَ أَنْ يَمُوتَ الْمَيِّتُ مِنْهُمْ فَيَذْهَبَ نَصِيبُهُ»^۱ در این مدتی که هشت نه ماه طول می‌کشد تا برگردند، ممکن است که بعضی از وراثت بمرند و همسرش باید عده نگه دارد باید بدانند.

این روایت مرحوم شیخ طوسی را شیخ صدوق (رضوان الله علیه) هم نقل کرد.

باز روایتی را مرحوم شیخ طوسی نقل می‌کند «بِإِسْنَادِهِ» تا می‌رسد به «عَنْ عَلِيٍّ أَنْ عَلِيًّا عَ قَضَى فِي رَجُلٍ وَ امْرَأَةٍ مَاتَا جَمِيعاً فِي الطَّاعُونِ مَاتَا عَلَى فِرَاشٍ وَاحِدٍ وَ يَدُ الرَّجُلِ وَ رِجْلُهُ عَلَى الْمَرْأَةِ فَجَعَلَ الْمِيرَاثَ لِلرَّجُلِ وَ قَالَ إِنَّهُ مَاتَ بَعْدَهَا»^۲ این نشانه آن است که احدهما قبل از دیگری مرده است، این آسیبی به بحث ما نمی‌رساند، این قرینه است که احدهما قبل از دیگری مُرد از این ارث می‌برد.

این روایت مرحوم شیخ طوسی را مرحوم کلینی هم نقل کرد. این تمام شد.

پرسش: این روایت شاهد برای تعمیم نسبت به غرق و اینها هست چون طاعون هست

پاسخ: بله ولی منظورم این است که توارث نیست.

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۳۱۴.

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۳۱۴ و ۳۱۵.

پرسش: محل سؤال ...

پاسخ: بله، این زمینه هست که اگر ما احراز تقدم نمی‌کردیم توارث می‌کردیم مثلاً این‌طور بود. این موهم این معنا هست لذا این شاهد بر عکس آن چیزی است که آقایان ادعا می‌کنند. پس معلوم می‌شود که اگر یکی قبل از دیگری نبود، توارث هست با اینکه سخن از غرق و سخن از هدم نیست سخن از بیماری است.

باب ششم که آخرین باب این مسئله است دو تا روایت بیشتر ندارد «بَابُ تَقْدِيمِ الْمَرْأَةِ فِي الْمِيرَاثِ عَلَى الرَّجُلِ مِنَ الْمَهْدُومِ عَلَيْهِمْ» حالا که توارث هست چه کسی قبل از دیگری ارث ببرد؟ این هیچ فرق نمی‌کند، برای اینکه او هر چه مال دارد این ارث می‌برد، این هر چه مال دارد او ارث می‌برد، شما تقدیم بکنید فایده ندارد الا اینکه گفتند حق زن را قبل از مرد بدهید، این یک تحبیب است، رعایت آن رقیق القلب بودن است، این یک ادب اجتماعی است، چون دارد وقتی پدر وارد منزل شد قبل از اینکه بچه‌های پسر را نوازش کند دخترها را نوازش کند برای اینکه او رقیق القلب‌تر است مهربان‌تر است، این دستور هست اما حکم فقهی ما در اینجا نداریم، چه این را قبل از او وارث بدانیم، چه او را قبل از این وارث بدانیم حکم هیچ فرقی نمی‌کند، چون از آن مال ارث که ارث نمی‌برند، از مال خودشان ارث می‌برند مال خودشان هر چه هست منتها برای اینکه اینها رقیق القلب‌تر هستند حق اینها زودتر ادا می‌شود، اینها از این جهت مقدم‌اند. مرحوم صدوق (رضوان الله تعالی علیه) از وجود مبارک امام صادق نقل کرد که «فِي امْرَأَةٍ وَ زَوْجِهَا سَقَطَ عَلَيْهِمَا بَيْتٌ فَقَالَ تَوَرَّثُ الْمَرْأَةُ مِنَ الرَّجُلِ ثُمَّ يُوَرَّثُ الرَّجُلُ مِنَ الْمَرْأَةِ»^۳ این برای اینکه آن رقت قلب و اینها حفظ بشود، که هیچ ارتباطی با بحث ما ندارد.

روایت دومی که باز مرحوم شیخ طوسی (رضوان الله تعالی علیه) نقل کرد این است که زراره می‌گوید: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ رَجُلٍ سَقَطَ عَلَيْهِ وَ عَلَى امْرَأَتِهِ بَيْتٌ» حضرت فرمود: «تَوَرَّثُ الْمَرْأَةُ مِنَ الرَّجُلِ ثُمَّ يُوَرَّثُ الرَّجُلُ مِنَ الْمَرْأَةِ»^۴ که این عاطفه و رقت قلب و اینها محفوظ باشد همین! این اثر فقهی ندارد.

پرسش: ...

۳. وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۳۱۵.

۴. وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۳۱۵.

پاسخ: دیگران و جامعه بفهمند که حرمت زن و حق زن محفوظ است.

اینها هست. حالا چون روز چهارشنبه است چند تا روایت هم بخوانیم.

این کتاب شریف تمام نهج البلاغه می‌ارزد که انسان بگوید کلمات حضرت امیر است. الآن ما داریم نهج البلاغه را شرح می‌کنیم چند جا نوشتیم که من از علی بن ابی طالب خجالت می‌کشم برای اینکه نهج البلاغه‌ای که سید رضی نوشته این در شأن علی بن ابی طالب نیست، اینها خطابه است نه خطبه. حضرت وقتی که می‌خواهد خطبه‌ای بخواند اول سه چهار جمله دارد که آن حرف‌های فلسفی عمیق آنجاست. مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) در همان جلد اول کافی بای دارد به نام باب جوامع التوحید. با کافی آشنا هستید مرحوم کلینی از خودش خیلی کم فرمایش دارند، نوعاً روایات است. در باب جوامع التوحید دارد که برهان توحید و اثبات مبدأ برای جهان و برای توحید جهان خطبه‌ای از علی بن ابی طالب (سلام الله علیه) است که پدر و مادرم فدای او! گفت حضرت در این خطبه کاری کرد که دیگران این کار را نکردند.

حالا می‌خواهد برود برای صفین. اینها را مرحوم کلینی در همین جلد اول «بَابُ جَوَامِعِ التَّوْحِيدِ» نقل می‌کند. خطبه‌ای علی بن ابیطالب خواند که پدرم و مادرم فدای او! بعد می‌گوید این خطبه خطبه‌ای است که «فَلَوْ اجْتَمَعَ أَلْسِنَةُ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَيْسَ فِيهَا لِسَانٌ كَبِيٌّ»^۵ احدی نمی‌تواند این‌طور خطبه بخواند، نظیر همان تحدی قرآن کریم است که اگر تمام جن و انس جمع بشوند و در بین اینها پیغمبر نباشد نمی‌توانند این‌طور حرف بزنند. ما وقتی شرح اصول کافی مرحوم ملاصدرا را نگاه می‌کردیم، دیدم که مرحوم ملاصدرا می‌گوید اینجا باید که مرحوم کلینی قیدی اضافه می‌کرد بگوید که اگر جمیع جن و انس جمع بشوند و در بین آنها پیغمبران بزرگ نباشند نه هر پیغمبری! در بین آنها پیغمبران بزرگ نباشند نمی‌توانند این‌طور حرف بزنند.^۶ این حرف مرحوم کلینی بود و آن هم حرف ملاصدرا.

خطبه چیست؟ خطبه همین خطبه‌ای است که سید رضی نقل نکرد، آنجا که علمی است در نهج البلاغه نیامده است، خطابه و شوراندن مردم و تحریک مردم بله اینها آمده است، اینها خطابه است اینها علمی نیست، اینها در شأن حضرت نیست. آن چیست که

۵. الکافی، ج ۱، ص ۱۳۶.

۶. شرح أصول الکافی (ملا صدرا)، ج ۴، ص ۴۷.

کلینی این طور با جلال نقل می‌کند که اگر جنس و انس جمع بشوند و در بین آنها پیغمبر نباشد نمی‌توانند این طور حرف بزنند؟ آن وقت صدر المتألهین در شرح اصول کافی می‌گوید که هر پیغمبری نه، پیغمبران بزرگ نباشند. آن خطبه آن است که از اول شروع می‌کند که «لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ وَلَا مِنْ شَيْءٍ خُلِقَ مَا كَانَ»^۷ مرحوم کلینی می‌گوید از دیرباز فلاسفه الحادی و سکولارها، آنها هم درباره خود خدا مشکل داشتند هم درباره خلقت خدا. می‌گویند - معاذ الله - خدایی نیست، چرا؟ برای اینکه اگر خدایی باشد یا «من شیء» است یا «من لا شیء» بالاخره یا از چیزی به دنیا آمده یا «من شیء» به دنیا آمده یا «من لا شیء» از دو طرف نقیض که خالی نیست؛ نقیضان همان طوری که اجتماعشان محال است، ارتفاعشان هم محال است. بگویید خدا «من شیء» خلق شد پس قبل از خدا چیزی بود و از او خلق شد، خدا «من لا شیء» خلق بشود، عدم چیزی نیست که خدا از عدم خلق بشود و حکم نقیض هم که از این دو بیرون نیست.

این درباره خود خدا، از دیرزمان این شبهه را ملحدان داشتند که اگر خدا «من شیء» باشد پس معلوم می‌شود که شیئی قبلاً بود خدا از آن خلق شده است، «من لا شیء» باشد «لا شیء» که عدم است و ممکن نیست که از عدم چیزی خلق بشود، غیر از این دو نقیض چیزی دیگر هم نیست، رفع نقیضین که محال است این درباره خود خدا. کاری که خدا کرده چگونه بوده یعنی وقتی می‌خواست عالم را خلق بکند چه کار کرده است؟ عالم را یا «من شیء» خلق کرد، پس قبل از خدا موجودی بود، خدا اینها را جمع کرد عالم را ساخت یا «من لا شیء» خلق کرد، از عدم، عدمها را جمع کرد عالم را ساخت اینکه محال است.

این شبهه از دیرزمان بود و برای خیلی‌ها هم جزء مغالطاتی بود که حلش مشکل بود. علی بن ابی طالب (صلوات الله و سلامه علیه) این مشکل را حل کرد. در صدر خطبه فرمود: «لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ وَلَا مِنْ شَيْءٍ خُلِقَ مَا كَانَ»، هر دو شبهه را با این دو جمله جواب داد. فرمود شما شنیدید که رفع نقیضین محال است، شما شنیدید که جمع نقیضین محال است اما متوجه نشدید که نقیض «من شیء» «لا من شیء» است نه «من لا شیء»، شما اصلاً متوجه نشدید، چرا؟ برای اینکه نقیض وجود، عدم است، در نقیض «من شیء» یک «لا» باید روی «مِنْ» بیاورید و بگویید «لا من شیء» نه اینکه این «لا» را روی «شیء» بفرید بگویید «من لا شیء»

چون هر دو موجه می شود. بگوئید «من الف» و «من لا الف» هر دو موجه است. «نقیض کل رفع أو مرفوع»؛ نقیض «من شیء» «لا من شیء» است نه «من لا شیء»، حالا شد؟ حالا می گوئیم: «لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ وَلَا مِنْ شَيْءٍ خُلِقَ مَا كَانَ» رفع نقیضین هم نشد، «لا من شیء» است نه «من لا شیء»، نقیض «من شیء» یک «لا» باید بیاید جلو، نقیض «من شیء» «لا من شیء» است نه «من لا شیء» اگر «من لا شیء» باشد که هر دو موجه است. یا از این است یا از آن است، باز هر دو موجه می شود. نقیض «از چیزی» «نه از چیزی» است، خدا نه از چیز است، این مال شبهه اول. دوم: خدا، از چیزی عالم را خلق کرد یا نه از چیزی؟ نه از چیزی، می شود مبدع، مبدع یعنی همین، او مکنون است که ماده دارد و ماده ها را جمع می کند و ماده و صورت درست می کند. ابداعات آن است که مسبوق به ماده نیست.

لذا گفت هر دو شبهه، هم درباره اصل وجود خدا، هم درباره خلقت خدا که از دیرزمان ملاحظه این شبهه را داشتند، این را «بأبی و أُمی» با همین جمله حل کرد. حالا یک روز هم درباره حضرت زهرا (سلام الله علیها) این را عرض کردیم که ۲۵ سال قبل از اینکه وجود مبارک حضرت امیر این خطبه را بخواند، این در خطبه نورانی حضرت زهرا در خطبه فدکیه است.^۸

غرض این است که تقریباً بر همه ما لازم است که برای احیای علوم اهل بیت این کتاب شریف تمام نهج البلاغه را بحث کنیم و درس بدهیم چون با آن می تواند معرفی بشود. آن خطبه نفسگیر است، واقعا خطبه حضرت امیر، نفسگیر است! یک درس عمیق می خواهد.

در این کتاب شریف تمام نهج البلاغه از حضرت سؤالاتی دارند. خواص از ایشان سؤالات خصوصی می کردند که شما چرا خدا را دوست دارید؟ این همه دعاها و ناله های شما، نشانه این است که دوست خدایید، چرا این قدر خدا را دوست دارید؟ گفت من خدا را دوست دارم برای اینکه بهترین دین جهان که دین ملائکه است همان برنامه را برای من گذاشت، چون دینی که برای انسان هاست دین جدایی نیست، گفت همان دستورهای دینی که برای ملائکه داد، همان ها را برای ما داد^۹، وقتی مرا می خواهد در حد ملائکه قرار بدهد چرا من دوستش نداشته باشم؟ چه برنامه اضافی برای آنها بود که برای ما نباشد؟ او می خواهد مرا فرشته

۸. رک: الاحتجاج (شیخ طبرسی)، ج ۱، ص ۹۸.

۹. تمام نهج البلاغه، ص ۵۳۳.

کند چرا او را دوست نداشته باشم؟ من از این جهت او را دوست دارم که مرا در ردیف ملائکه حساب کرده است، برنامه‌ای که برای ملائکه قرار داده برای من هم قرار داد.

خواص سؤال می‌کردند که آیا خدا دیدی و شناختی؟ گفت بله، من این‌طور نیستم که بدون اینکه ببینم عبادت بکنم^{۱۰} و به دنبال همان سؤال‌ها این سؤالات است که چرا این‌قدر او را دوست داری؟ بعد کم‌کم سؤال کردند که چقدر پیغمبر را دوست داری؟ گفت تمام هستی من است همه چیز ما اوست^{۱۱}.

آن وقت سؤال کردند که این ﴿اَكَالُونَ لِلْطَّيِّبَاتِ﴾^{۱۲} چیست؟ فرمود: «هُوَ الرَّجُلُ يَقْضِي لِأَخِيهِ حَاجَتَهُ ثُمَّ يَقْبَلُ هَدِيَّتَهُ»^{۱۳} کسی مشکل مردم را حل کرد کار مردم را حل کرد آن یکی رشوه نداد مال طیب و طاهر را به عنوان هدیه داد که محبتی کرد نسبت به آنها، گفت این هدیه سحت است، کار کردی برای رضای خدا بگذار جامعه راحت باشد هیچ توقعی نداشته باشد، این می‌شود فرشته‌خویی. مگر فرشته چه کار می‌کند؟

شما تلاش کردید، کوشش کردید، مشکلی از این آقا را حل کردید، او هم باغبان بود یک سبد میوه احسان کرد این طیب و طاهر است فرمود این ﴿اَكَالُونَ لِلْطَّيِّبَاتِ﴾ است، جامعه را با لطف و مهر باید اداره کرد. این ﴿اَكَالُونَ لِلْطَّيِّبَاتِ﴾ است «يَقْبَلُ هَدِيَّتَهُ» بعد از کاری. این رشوه که نیست.

پرسش: ... قبول نکند

پاسخ: بله او هم تربیت می‌شود متقابلاً تربیت می‌شود؛ می‌شوند فرشته، این می‌شود بهشت. وجود مبارک حضرت ظهور کرد یک عده این‌طور می‌شوند، اگر بخواهند این‌طور باشند، می‌شوند فرشته. اگر جناب سنایی گفت:

تو فرشته شوی ار جهد کنی از پی آنک *** برگ توتست که گشتست به تدریج اطلس^{۱۴}

۱۰. الکافی، ج ۱، ص ۹۸.

۱۱. رک: تمام نهج البلاغه، ص ۵۹۳.

۱۲. سوره مائده، آیه ۴۲.

۱۳. تمام نهج البلاغه، ص ۵۴۷.

۱۴. دیوان سنایی، قصیده ۹۰.

الآن گران‌ترین فرش جهان، گران‌ترین پرده، گران‌ترین حوله، ابریشم است، این از همین برگ توت است وقتی این رفت مدرسه، استاد دید، پیش استاد درس خواند، پیش کرم ابریشم درس خواند، بعد می‌شود اطلس؛ اطلس یعنی ابریشم.

تو فرشته شوی ار جهد کنی از پی آنک *** برگ توتست که گشتست به تدریج اطلس

چطور یک برگ می‌شود ابریشم و جهانی، آن وقت تو اگر درس بخوانی نمی‌شوی؟ بعد از حضرت سؤال کردند این آیه دارد که ﴿فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً﴾^{۱۵} حیاة طيبة چیست؟ فرمود «هِيَ الْقَنَاعَةُ»^{۱۶}. بر فرض دیگری تحریم بکنند، درست است داشتن خوب است، سخاوت خوب است ولی وقتی قناعت باشد آدم در برابر دشمن می‌ایستد. اگر خدای ناکرده جیب خودش را پر کند و گرانی کند و احتکار کند و نجومی باشد، این مشروع نیست. این حیات طيبة است، جامعه اگر بخواهد حیات طيبة بشود به مال حلال خودش قانع است، آن وقت در شرایط گرانی هم، در شرایط تحریم هم، کشور از پا در نمی‌آید اما خدای ناکرده طور دیگری باشد حوادث دیگری دارد بالاخره این دنیای آدم را تأمین می‌کند، آخرت آدم را هم تأمین می‌کند.

بعد وصیت دیگری که فرمود، خیلی‌ها وصیت می‌کنند، معمولاً خیلی‌ها هم عمل نمی‌شود حضرت فرمود: «كُنْ وَصِيَّ نَفْسِكَ» این ثلث را زمان حیات خودت، به دست خودت در راه کار خیر صرف بکن، راحت هستی. وصیت بکنی بعد، غالباً مشکل پیش می‌آید «يَا بْنَ آدَمَ، كُنْ وَصِيَّ نَفْسِكَ فِي مَالِكَ، وَاعْمَلْ فِيهِ مَا تُؤْتِرُ أَنْ يُعْمَلَ فِيهِ مِنْ بَعْدِكَ»^{۱۷} تو ایثار بکن. ایثار در برابر استئثار است، استئثار این است که خودش را مقدم می‌دارد، ایثار این است که دیگری را مقدم می‌دارد «وَيُؤْتِرُونَ عَلَيَّ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ»^{۱۸} اینکه می‌گویند اسماء مستأثره، اسماء مستأثره یعنی اسمائی است که ذات اقدس الهی برای خودش اختصاص داده و به کسی نگفته است آن اسماء مستأثره است اصطلاحاً اما ایثار یعنی «وَيُؤْتِرُونَ عَلَيَّ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ» فرمود اگر علاقه مند هستید که مالتان درست صرف شود زمان خودت وصی خودت باشد؛ «يَا بْنَ آدَمَ، كُنْ وَصِيَّ نَفْسِكَ».

۱۵. سوره نحل، آیه ۹۷.

۱۶. نهج البلاغة، حکمت ۲۲۹.

۱۷. نهج البلاغة، حکمت ۲۵۴.

۱۸. سوره حشر، آیه ۹.

مطلب دیگر اینکه خودش را به عنوان عبد معرفی می‌کند همان‌طور که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عبد است، در تشهدها به عنوان عبد است. اینها ارتباطی نسبت به الله دارند که بهترین مقام عبودیت است اما جامعه را بخواهند اداره کنند چه؟ اول می‌گوید «مِنْ» عبد خدا «علی بن ابی طالب»^۱ بعد می‌گوید که «مَنْ وَلِیَّ اللَّهِ وَ خَلِیفَتُهُ» این بخشنامه‌ای که رسمی می‌خواستند بنویسند سربرگ دارد مال یکی دو تا نیست، در نهج البلاغه این نامه‌هایی که هست چند قسم است: یک وقت است که می‌بیند این نامه را برای فلان کس نوشت «مَنْ فَلَانِ الِیَّ فَلَان»^۲، یک نامه است که سربرگش آماده است این را به هر کسی که مأمور است به او می‌دهند، این سر برگش عنوانش این است که «مَنْ وَلِیَّ اللَّهِ وَ خَلِیفَتُهُ»^۳.

بعد در حکمت هم دارد که این مردان الهی «خلفاء الله فی ارضه»^۴ هستند اگر شما قبول کردید که فرشته‌ها مدبرات امر هستند^۵ اگر ذات اقدس الهی آن‌طوری که فرشته را تربیت می‌کند اینها را تربیت کرده اینها می‌شوند مدبرات امر. بله، اگر اینها آدم‌های عادی باشند در حد مدبرات نیستند اما حالا دین، دین فرشته‌هاست و فرشته‌ها هم مأمور شدند در برابر اینها سجده کنند، چطور فرشته‌ها مدبرات عالم‌اند اینها مدبرات عالم نیستند؟

اینها خلاصه بعضی از فرمایشات نورانی آن حضرت است که ما امیدواریم روزی بشود که این کتاب شریف به نحو رسمی مثل خود قرآن درسی بشود.

«و الحمد لله رب العالمین»

۱. رک: نهج البلاغه، نامه ۳۸.

۲. رک: نهج البلاغه، نامه ۳۹.

۳. رک: تمام نهج البلاغه، ص ۷۴۷.

۴. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.

۵. سوره نازعات، آیه ۵.